

Analysis of Dialectical-Based Learning Approach in Meno's Dialogue

Mohsen Bohlooli Faskhoodi*

Introduction

Meno's dialogue covers a wide variety of topics, including the discussion of what virtue is, the possibility of inquiry, learning, teaching methods, the relationship between knowledge and imagination, and finally the theory of recollection. Discussion of the method of teaching and learning is one of the most important topics in Meno's dialogue. In the text of this dialogue, important educational points such as the condition of teaching a subject, the method of learning based on recollection, and the dialectical method of Socrates are discussed. Conversation with Meno's paradox plan has shown that learning and inquiry the nature of something is difficult. To solve this problem, Plato spoke of the theory of recollection as to the most original way of learning.

Method

This research is philosophical and qualitative and the method used in it is "conceptual analysis". This method seeks to provide a clear explanation of the meaning of a concept about other concepts used in that field and tries to find a valid understanding of the meaning of a normal concept with this analysis. This method is not an attempt to change our concepts, but an attempt to understand them. In this method, the concepts used in the new structuring are analyzed and re-analyzed conceptually. For this reason, the main concepts of Menon's dialogue text such as virtue, teaching, learning, recollection, and dialectics have been analyzed and explained.

Results

The research aims to design a dialectical method in Meno's dialogue as the most appropriate method for teaching and learning critically and

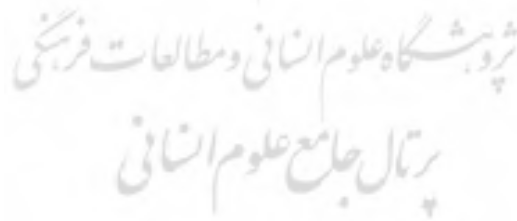
* Assistant Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.
m.bohlooli@ihcs.ac.ir

collaboratively in the educational system. This method is the product of cooperation between the teacher and the learner and will not be possible without the active participation of the learner and his critical attitude towards the learned material.

Discussion

Meno's dialogue can be divided into two separate parts. The focus of the first part of the article is an epistemological question about understanding the nature of virtue. In the second part of the dialogue, Plato focuses on an ontological approach to get rid of the paradox of research and learning and move towards the desired result. In the final part of the dialogue, the theory of recollection. The research question is whether the theory of recollection is the best explanation for the original way of learning? Research claims that the answer is negative for two reasons. First, this theory is not able to cover any learning. Second, this theory contradicts Plato's original theory of the teaching of virtue, in which Plato claimed that any learning requires education and, consequently, a teacher.

Keywords: Plato, Meno, Virtue, Inquiry, Learning, Recollection, Dialectic



Conflicts of interest: The author declare there is no conflict of interest in this article.

Funding: This research is not sponsored by any institution and all costs have been borne by the author.

تحلیل رویکرد یادگیری مبتنی بر دیالکتیک در محاوره منون

محسن بهلولی فسخودی*

چکیده

محاوره منون موضوعات بسیار گوناگونی از جمله بحث درباره چیستی فضیلت، امکان تحقیق، یادگیری، شیوه آموزش و در نهایت نظریه یادآوری را در بر گرفته است. بحث از روش آموزش و یادگیری یکی از موضوعات مهم مورد بررسی در محاوره منون است. محاوره با طرح چالش منون نشان داده است که یادگیری و تحقیق درباره ماهیت یک چیز امری دشوار است. افلاطون برای رفع این معضل از نظریه یادآوری به عنوان اصیل‌ترین شیوه یادگیری سخن گفته است. محاوره منون را می‌توان به دو بخش مجزا تقسیم کرد. محوریت بخش اول مقاله محاوره پرسشی معرفت‌شناختی درباره شناخت ماهیت فضیلت است. افلاطون در بخش دوم محاوره منون برای رهایی از پارادوکس تحقیق و یادگیری و حرکت به سوی نتیجه مطلوب در بخش پایانی محاوره یعنی نظریه یادآوری بر رویکردی هستی‌شناختی تمرکز کرده است. پژوهش حاضر کیفی و روش آن تحلیل مفهومی متن منون و تفاسیر مرتبط با آن برای ایضاح و تبیین مفاهیم یادآوری و دیالکتیک است. سؤال پژوهش این است که آیا نظریه یادآوری بهترین تبیین برای شیوه اصیل یادگیری است؟ پاسخ پژوهش به این پرسش به دو دلیل منفی است. اول این که این نظریه قادر به پوشش هرگونه یادگیری نیست. دوم این که این نظریه با تئوری اولیه افلاطون در بخش آموختنی بودن فضیلت در تناقض است که افلاطون مدعی بود هرگونه یادگیری مستلزم وجود آموزش و به تبع آموزگار است. بنابراین هدف پژوهش طرح شیوه دیالکتیک در محاوره منون به عنوان مناسب‌ترین روش برای آموزش و یادگیری انتقادی و مشارکتی در نظام آموزشی است. این شیوه حاصل مشارکت میان یاد دهنده و یادگیرنده است و بدون مشارکت فعال یادگیرنده و نگرش انتقادی آن به مطالب آموخته شده میسر نخواهد بود.

واژه‌های کلیدی: افلاطون، منون، فضیلت، تحقیق، یادگیری، دیالکتیک، یادآوری.

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

محاورة منون موضوعات بسیار گوناگونی از جمله بحث درباره چيستی فضیلت، امکان تحقیق، یادگیری، شیوه آموزش، نسبت میان دانش و پندار و درنهایت نظریه یادآوری را در برگرفته است. برخی عقیده دارند که ما نباید به دنبال یک موضوع واحد در این محاوره باشیم زیرا این محاوره دارای نوعی وحدت پیچیده^۱ است (Scott, 2006, 214). اما بدیع بودن محاوره منون به واسطه بصیرت‌های افلاطون در طرح مسائل جالب توجه است تا این که ناشی از ارائه راه حل او برای این مسائل باشد (Weimer, 1973, 11). اما به نظر می آید که افلاطون در این محاوره بیش از هر موضوع هستی شناختی، معرفت شناختی یا دل مشغولی درباره مبحث فلسفه اخلاق و فضیلت درباره نحوه آموزش و شیوه اصیل یادگیری تأکید داشته است. در واقع، بحث از روش آموزش و یادگیری یکی از موضوعات مهم مورد بررسی در محاوره منون است (Franklin, 2001, 413). در متن این محاوره نکات آموزشی و تربیتی مهمی از قبیل شرط آموختنی بودن یک موضوع، شیوه یادگیری بر اساس یادآوری و روش دیالکتیک زایش گری سقراط مطرح شده است. در این محاوره شیوه آموزش نادرست سوفیست‌ها در پرورش شاگردانی مانند منون مورد توجه واقع شده است. رویکرد سقراط به مقوله آموزش و یادگیری دارای تأثیری عمیق بر اندیشه تربیتی از زمان او تاکنون بوده است و نظریه تربیتی مطرح شده در منون شایسته ملاحظه دقیق از سوی کسانی است که درگیر یا مشغول مطالعه مبحث آموزش و یادگیری هستند.

از منظر فلسفه تعلیم و تربیت محاوره منون را می توان به دو بخش مجزا تقسیم بندی کرد. محوریت بخش اول محاوره پرسشی معرفت شناختی درباره شناخت ماهیت فضیلت است. این بخش از محاوره با پرسشی اخلاقی درباره فضیلت شروع می شود اما لازمه پاسخ به این پرسش، شناخت ماهیت فضیلت به عنوان مقوله ای معرفتی است که همین منجر به طرح معضلات شناختی از جمله پارادوکس منون می شود. اما سقراط با طرح این ایده که آنچه دانش باشد آموختنی است به دنبال پاسخی برای این پرسش است که اگر فضیلت از جنس دانش و معرفت است چگونه می توان را آموخت؟ در این بخش از نسبت میان دانش و آموزش سخن

1- complex unity

گفته شده است. اما در بخش دوم محاوره افلاطون برای رهایی از پارادوکس تحقیق و یادگیری و حرکت به سوی نتیجه مطلوب در بخش پایانی محاوره یعنی نظریه یادآوری بر رویکردی هستی شناختی تمرکز کرده است. در این بخش افلاطون از نظریه یادآوری به عنوان شکل اصیل یادگیری نام برده است که مبتنی بر زندگی سرمدی روح و حیات پیشین آن در عالم مثل است. بنابراین در اینجا صحبت از نسبت میان هستی و یادگیری است. اما آیا نظریه یادآوری تمام عقاید افلاطون درباره یادگیری را دربر می‌گیرد؟ آیا این نظریه تنها بخشی از کل فرایند یادگیری را شامل می‌شود؟ آیا هر پرسشی درباره یادگیری را می‌توان از راه بررسی و نظریه یادآوری پاسخ داد؟

به ظاهر میان بخش اول و دوم محاوره تناقضی جدی وجود دارد. در بخش اول افلاطون هنگام بحث درباره آموزش فضیلت مدعی است که اگر آموزگاری برای موضوعی وجود نداشته باشد شاگردی هم وجود نخواهد داشت و لذا نوعی رابطه ضروری میان آموزش و یادگیری حکم فرماست. اما افلاطون در بخش دوم محاوره منون مدعی است که تنها شکل یادگیری اصیل یادآوری است و این یادگیری مبتنی بر هیچ‌گونه آموزشی نیست. یادگیری به این شیوه از اساس دارای ماهیتی غیرمعارف بوده و می‌توان آن را از جنس شهود و الهام بدون دخالت یادگیرنده به شمار آورد (Weiner, 2015) و منجر به یادگیری از جنس یادآوری می‌شود. برخی از درک دو معنای متمایز آموزش در اندیشه افلاطون برای حل این تناقض بهره برده‌اند. عده‌ای نیز از نحوه آموزش و یادگیری در بخش دوم محاوره در جریان گفتگوی سقراط و برده برای درک مناسب راه حل این تناقض استفاده کرده‌اند. گروهی از آن‌ها معتقدند که در جریان گفتگوی سقراط با برده مطابق ادعای خود سقراط هیچ‌گونه آموزشی صورت نگرفته است اما گروهی دیگر عقیده دارند برخلاف ادعای سقراط او به برده آموزش داده است و موجب یادگیری او شده است.

این پژوهش مدعی است که وجود این تناقض در محاوره منون مشهود است به این خاطر که ما با یک مفهوم واحد از آموزش و یادگیری در بخش‌های دوگانه محاوره مواجه نیستیم. راه حل این پژوهش برای رفع تناقض و نقدهای وارد بر نظریه یادآوری و برون رفت از چالش منون، توسل به روش دیالکتیک سقراطی آموزش به مثابه شیوه انتقادی و خلاقانه تحقیق و یادگیری است. لذا در محاوره منون این اصل که هرگاه آموزش وجود داشته باشد

یادگیری صورت خواهد گرفت منوط به آموزش اطلاعات و یادگیری آن است. در این حالت یادگیرنده در موضعی کاملاً منفعل نسبت به آموزنده قرار دارد. اما در یادگیری انتقادی به شیوه دیالکتیک امر آموخته‌شده ماحصل مشارکت میان یاد دهنده و یادگیرنده است و بدون مشارکت فعال یادگیرنده و نگرش انتقادی آن به مطالب آموخته‌شده میسر نخواهد بود. برای طرح ایده پژوهش ابتدا دو بخش محاوره تحلیل و نقدهای وارد بر آن بررسی می‌شود. در بخش پایانی از دلالت‌های روش دیالکتیک سقراط در محاوره برای آموزش و یادگیری بهره برده خواهد شد.

روش پژوهش

این پژوهش فلسفی و از جنس کیفی است و روش به کار رفته در آن «تحلیل مفهومی»^۱ است. این روش در پی ارائه تبیین صریح و روشن از معنای یک مفهوم در ارتباط آن با دیگر مفاهیم به کار رفته در آن حیطه است و می‌کوشد تا با این تحلیل به فهمی معتبر از معنای یک عادی مفهوم راه پیدا کند. در واقع این روش تلاشی در جهت تغییر مفاهیم ما نیست بلکه کوششی برای فهم آن محسوب می‌شود. در این روش مفاهیم به کار گرفته شده در ساختاربندی جدید مورد تحلیل و واکاوری مجدد مفهومی قرار می‌گیرند. (Coombs & Denils, 2009) به همین خاطر مفاهیم اصلی متن محاوره منون هم‌چون فضیلت، آموزش، یادگیری، یادآوری و دیالکتیک مورد تحلیل و تبیین قرار گرفته‌اند.

آموزش فضیلت

محاوره منون با مسئله آموزش فضیلت شروع می‌شود. «منون: در حیرتم که آیا سقراط فضیلت آموختنی است یا خیر و یا لااقل محصول عادت است یا شاید از آن دسته چیزهایی نیست که بتوان آن را یاد گرفت یا تمرین کرد بلکه موهبت طبیعی آدمی است و اگر چنین نیست چگونه آدمیان می‌توانند خوب باشند؟» (Plato, 2005, 99)

افلاطون در عبارت فوق میان امر آموختنی و حاصل عادت تمایز قائل شده است. عادت

1- conceptual analysis

نزد افلاطون از اهمیت تربیتی مهمی خصوصاً در دوران کودکی برخوردار است (Sajjadiyeh & Surani, 2018). اما در محاوره منون ما با دو پرسش مواجه هستیم نخست این که فضیلت نام چه چیزی است؟ و دیگر این که ماهیت فضیلت چیست؟ پرسش نخست را می توان با شناسایی چیزی که فضیلت نامیده می شود پاسخ داد و پرسش دوم را می توان با تشخیص ماهیت فضیلت پاسخ داد (Charles, 2010, 115). از نگاه افلاطون فضیلت های گوناگون در واقع اجزای یک فضیلت اند یعنی اصل واحد و نمودهای مختلف دارند. (Sajadi & Banahan, 2014) به عقیده افلاطون فضیلت را نمی توان به مانند مهارت های عملی کسب کرد. به همین خاطر مسئله مهم نسبت میان دانش فضیلت و آموزش آن مطرح می شود. از این نظر فضیلت اگر دانش باشد می توان آن را آموخت. حال اگر بتوان فضیلت را آموخت در این صورت باید آموزگاری وجود داشته باشند که درازای دریافت مزد چنین کاری را انجام دهند. اما از آنجایی که آموزگاری برای آموزش فضیلت وجود ندارد این که بتوان فضیلت را آموخت و لذا از جنس دانش باشد محل شک است. در نتیجه سقراط از مقدمه عدم آموزش و نبود آموزگار و شاگرد برای فضیلت به این نتیجه رهنمون می شود که فضیلت در ماهیت خود آموختنی نیست (Scott, 2006, 162).

در واقع در بخش نخست محاوره شاهد دو شیوه آموزش ارائه شده هستیم. از یک سو روش آموزش سوفیستی که منون مطابق آن پرورش یافته و تأکید آن بر رشد و پرورش قوه حافظه در یادگیری است. این شیوه از آموزش تنها مبتنی بر یادآوری محض آموزه های پیشین است و نمی توان از یادگیری به معنای دقیق برای آن سخن گفت. اما در مقابل سقراط مدعی آموزگاری نیست و مصرانه چنین نقشی را برای خود رد می کند (Stout, 2013, 12). او به این دلیل که به دنبال کسب معرفت برای آموزش واقعی و اصیل است معتقد است که نمی تواند به منون چیزی بیاموزد. او سعی دارد به جای تکیه بر حافظه، مخاطب را در موقعیتی قرار می دهد که نخست به نادانی خود اعتراف کرده و دریابد که درک و معرفتی نسبت به آنچه در جستجوی آن است ندارد (Scolnicov, 1988, 52). اما همین امر موجب بروز نوعی پارادوکس می شود که به آن می پردازیم.

پارادوکس منون

سقراط در پاسخ منون می گوید:

«منون می‌دانم چه می‌خواهی بگویی. آیا می‌فهمی چه مسئله مناقشه برانگیزی را مطرح کرده‌ای؟ منظورت این است که برای آدمی غیرممکن است که درباره آنچه می‌داند و آنچه نمی‌داند تحقیق کند. زیرا یا او آنچه را که در پی تحقیق آن است می‌شناسد که در این صورت تحقیق لزومی ندارد و یا آن چیز را نمی‌شناسد و درباره آنچه آن را نمی‌شناسد نیز نمی‌تواند تحقیق کند زیرا نمی‌داند درباره چه چیزی تحقیق کند؟» (Plato, 2005, 113)

سقراط پارادوکس منون را در قالب قیاس دو حدی که به پارادوکس تحقیق معروف است این‌گونه صورت‌بندی می‌کند؛ (۱) اگر شخص آن چیزی را که درباره آن تحقیق می‌کند را بشناسد در این صورت تحقیق بی‌فایده است. (۲) اگر شخص آن چیزی را که درباره آن تحقیق می‌کند را نشناسد در این صورت تحقیق غیرممکن است. بر این اساس تحقیق یا بی‌فایده یا غیرممکن است (Weiss, 2001, 58). او معتقد است اگر کسی نداند که ماهیت یک چیز چیست در این صورت معرفتی درباره آن چیز ندارد. نتیجه این‌که اگر کسی ماهیت چیزی را نشناسد نمی‌تواند درباره آن به تحقیق و یادگیری بپردازد (Fine, 2014, 24). هدف اصلی سقراط در مواجهه با چالش منون، استدلال برای ارزش تحقیق و یادگیری است (Scolnicov, 1988, 53).

پارادوکس ما را با این چالش مواجه می‌کند که هیچ‌کس نمی‌تواند درباره آنچه هیچ‌درک و برداشتی از آن ندارد یادگیری و کشف صورت دهد. البته منون امکان هرگونه یادگیری را به چالش نمی‌کشد. او تنها امکان یادگیری درباره چیزی که ما اصلاً آن را نمی‌شناسیم را به چالش کشیده است. بنابراین او صرفاً اشاره دارد که اگر شخص فاقد تبیین درباره ماهیت یک چیز باشد نمی‌تواند یادگیری را شروع یا به شیوه موفقی تکمیل کند. بنابراین پارادوکس ما را با این چالش مواجه می‌کند که هیچ‌کس نمی‌تواند درباره آنچه هیچ‌درک و برداشتی از آن ندارد یادگیری انجام دهد (Fine, 2014, 8). مسئله تحقیق دارای دو بعد مختلف است: بعد بیرونی که با متعلق تحقیق سروکار دارد و بعد درونی که تمرکزش بر روی موقعیت ذهنی شخص محقق است (McCabe, 2009, 234). پارادوکس خصوصاً با کشف یا یادگیری چیزهای جدید یا به لحاظ مفهومی پیچیده‌تر از گذشته سروکار دارد و این‌که چگونه افراد می‌توانند چیزی را فراتر و پیچیده‌تر از آنچه که پیش‌تر می‌دانسته‌اند را یاد بگیرند یا کشف

کنند (Paavola & Hakkarainen, 2005, 236).

اما آیا پارادوکس منون صرفاً پیش درآمدی سفسطه آمیز و گول زننده برای طرح مباحث و ایده‌های مهم شناخت‌شناسانه افلاطون از قبیل «نظریه یادآوری»^۱ و نظریه مثل است؟ درباره ارزش پارادوکس منون اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را استدلالی سفسطه آمیز و بیهوده می‌دانند، عده‌ای از تأثیر منفی آن بر هرگونه تمایل به یادگیری چیزهای جدید انتقاد کرده‌اند. برخی نیز معتقدند که اگرچه این استدلال ظاهری سفسطه آمیز دارد و به ظاهر نوعی طفره رفتن و گول زدن حریف به نظر می‌آید اما برای افلاطون این پارادوکس دارای الزامات فلسفی مهمی است (Nehamas, 1985, 1). فاین معتقد است که پارادوکس ما را در فاصله شناختی^۲ قرار داده است (Fine, 2014, 33). به عبارتی این پارادوکس حد وسطی میان دانستن و ندانستن مطلق قائل نیست و به عبارتی دانستن را دارای سلسله درجات نمی‌داند. در این نگرش دانش به شکل دوراهی همه‌یاهیچ است و دانش امری مدرج نیست و لذا ما پایبند این ادعا هستیم که دانش در قالب دوگانه همه‌یاهیچ خود را نشان می‌دهد (Kyriacou, 2012, 9).

نظریه یادآوری

افلاطون از نظریه یادآوری برای حل پارادوکس تحقیق و یادگیری و این مسئله که ما چگونه می‌توانیم یک‌چیز را هم‌زمان هم بشناسیم و هم نشناسیم استفاده کرده است زیرا ما یک‌چیز را می‌شناسیم اما به این خاطر که آن را فراموش کرده‌ایم در ظاهر مانند این است که آن را نمی‌دانیم و در نتیجه امکان تحقیق فراهم می‌شود (Scott, 2006, 79). فاین نیز معتقد است که افلاطون برای پاسخ به پارادوکس منون نظریه یادآوری را توصیف می‌کند که مطابق آن ما دارای طیفی از دانش پیش از تولد هستیم لذا تحقیق و یادگیری یادآوری چیزهایی است که ما پیش‌تر می‌دانسته‌ایم (Fine, 2014, 10). به همین خاطر قابلیت یادگیری در نظریه یادآوری همراه با قوه حافظه و به خاطر آوردن آن چیزی است که آموخته شده است (Stone, 2010, 8). در واقع نظریه یادگیری مبتنی بر نوعی نگرش هستی‌شناختی افلاطونی درباره حیات پیشین روح در جهانی دیگر است که در آن به تمام حقایق عالم آگاهی داشته است.

1- theory of recollection

2- cognitive blank

روح سرمدی است و علم آن نیز همیشگی و جاویدان است اما به محض ترکیب با بدن و در فرایند تولد روح دچار نسیان و فراموشی شده و باید کوشید تا دانش پیشینی را که داشته است به او یادآور شد (Diener, 2007, 141).

یادگیری در نظریه یادآوری نه اکتساب دانش، بلکه بازیابی آن از عمق روح یادگیرنده است. به همین خاطر یادآوری شیوه‌ای برای تشخیص مستقیم و بی‌واسطه یک چیز است. در این نوع یادگیری شخص واقعیت را به صورت مستقیم درک کرده و به دلایل اضافی برای پذیرش آن نیاز ندارد. از آنجایی که ما همه چیز را می‌شناسیم و چیز ناشناخته‌ای برای روح آدمی وجود ندارد به جای ندانستن و ناآگاهی با مقوله فراموشی سروکار داریم که به محض به یادآوردن امر یادگیری صورت می‌گیرد. از نظر او، آموزش و یادگیری واقعی تنها از راه یادآوری امکان‌پذیر است زیرا برای یادگرفتن تنها نیازمند آن هستیم که به درون خود رجوع کنیم و با آموزش خویش موجب یادآوری دانشی شویم که نه از منبع بیرونی، بلکه در درون خود آن را استخراج خواهیم کرد. مطابق این نظریه تمام آنچه یادگیری می‌نامیم چیزی به غیر از یادآوری نیست (Weimer, 1973, 16).

اما در فرایند دیالکتیکی پرسش و پاسخ با سقراط به وجود حقایق هندسی اعتراف کرده و آن‌ها را به نحوی درست بیان می‌کند. فرایند یادآوری دارای سه مرحله است، ابتدا درک غیر استنتاجی، دوم توانایی درک روابط استنتاجی میان قضایای پیشینی و درنهایت درک شهودی موضوع است. در این گفتگو برده هندسه را به یاد می‌آورد و منون یادگیری را به یاد می‌آورد. منون و سقراط در این امر توافق دارند که برده دانش خود را به شکل اطلاعات کسب‌شده از یک منبع بیرونی شکل نداده است بلکه او این چیزها را برای خودش کشف کرده است و این کشف او شبیه یادآوری است. سقراط به منون یادآور می‌شود که در این گفتگو هیچ‌گونه تعلیم و آموزشی از سوی او نسبت به برده صورت نگرفته است بلکه تنها شیوه درست پرسیدن موجب زایش علم از درون روح برده شده که همواره همراه او بوده است (Moravcsik, 1971, 65).

نقد نظریه یادآوری

افلاطون در گفتگو با منون یادگیری را شرط ضروری آموزش در نظر گرفته است، یعنی

هرگاه آموزش صورت گیرد یادگیری نیز ضرورتاً صورت می‌گیرد و برعکس (Diener, 2007, 144). در این نگرش یادگیری تنها از راه آموزش میسر است و این را سقراط در بحث با منون درباره آموزش فضیلت به او بیان کرده است. او مدعی است که فضیلت آموختنی نیست زیرا آموزنده‌ای برای آن وجود ندارد و از آنجایی که هیچ نوع یادگیری بدون وجود یاد دهنده حاصل نمی‌شود این به لحاظ منطقی معادل با این گزاره است که اگر یادگیرنده‌ای وجود داشته باشد در این صورت آموزگاری نیز وجود خواهد داشت. در واقع سقراط به منون تأکید می‌کند که آموختن زمانی صورت می‌گیرد که دانش وجود داشته باشد و دانش نیز اگر بتوان آن را آموزش داد وجود خواهد داشت. نتیجه این‌که یادگیری و آموزش مستقل از یکدیگر نمی‌توانند وجود داشته باشند. به همین خاطر رابطه جدایی‌ناپذیر میان آموزش و یادگیری هم‌چنان وجود خواهد داشت (Diener, 2007, 144).

اما طرح نظریه یادآوری دانش کسب‌شده در جهان پیشین با آموزه‌های معرفت‌شناختی افلاطون در بخش نخست محاوره سازگار نیست. افلاطون ابتدا مدعی است اگر چیزی آموختنی باشد باید کسانی برای آموزش آن به شخص وجود داشته باشند. به عبارتی، یادگیری امری است اکتسابی است و رابطه جدایی‌ناپذیری با آموزش از سوی آموزگار و منبع بیرونی دارد. اما این نگرش به‌ظاهر با این گفته که «آنچه ما یادگیری می‌نامیم چیزی به‌غیر از یادآوری نیست» در تناقض است. افلاطون خود در متن محاوره به این موضوع اذعان دارد آنجایی که منون از سقراط می‌خواهد تا به او بیاموزد که منظور او چیست از این‌که می‌گوید هیچ چیزی را نمی‌توان آموخت بلکه تمام یادگیری نوعی یادآوری است. سقراط در پاسخ او را متهم می‌کند که تعمداً قصد دارد تا او را در تناقض این گفته‌اش گرفتار کند (Weiss, 2001, 19).

در واقع نظریه یادآوری نشان می‌دهد که آموزش و یادگیری لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. از آنجایی که برده چیزها را به خاطر می‌آورد آن‌ها را آموخته است. اما شخصی در این زندگی به او آموزش نداده و بدون این‌که سقراط یا هرکس دیگری به او چیزی آموخته باشد یاد گرفته است. بنابراین در رویکرد اول یادگیری تنها از راه آموزش میسر است درحالی‌که در رویکرد دوم تنها راه یادگیری واقعی از طریق یادآوری است. در حالت اول آموزش به‌گونه‌ای است که منجر به آن می‌شود که شخص چیزی را به یاد بیاورد. اما در معنای دوم،

آموزش یعنی این که یک موضوع چنین است و شخص باید آن را بداند. بنابراین برخلاف حالت یادگیری مبتنی بر یادآوری که مستلزم مشارکت فعال یادگیرنده در امر یادگیری است در حالت دوم یادگیرنده به شکل منفعل اطلاعات را جذب کرده و نیازی به اقامه استدلال برای آن نیست. (Fine, 2014, 118).

برخی معتقدند که سقراط برخلاف ادعای خویش به برده آموزش داده است. در میان قائلان به این دیدگاه در خصوص گستره این آموزش اختلاف نظر وجود دارد. دسته اول عقیده دارند که سقراط به معنای محدود کلمه، برده را آموزش داده است. (Eckstein (1968, 36) استدلال کرده است که سقراط به برده می‌گوید که چگونه فکر کند و بذر پاسخ‌هایی را که باید بشنود در وجود او کاشته است. بنابراین از نظر او انکار سقراط مبنی بر این که او به برده آموزش نداده است کاملاً مغالطه آمیز است زیرا از نظر او سقراط، برده را در هر مرحله از محاوره خود آموزش داده است. به گفته (Diener (2007, 143) نیز انکار سقراط مبنی بر عدم آموزش برده به معنای محدود اصطلاح آموزش است.

اما دسته دوم دقیقاً عکس این را باور دارند و معتقدند که سقراط به معنای وسیع کلمه آموزش را انجام داده است اما به معنای محدود کلمه این کار را صورت نداده است. (Nehamas (1985, 18) می‌گوید هنگامی که سقراط می‌گوید او چیزی به کسی آموزش نداده است منظور او این نیست که او پرسش‌های بدیهی هدایت‌کننده نمی‌پرسد یا گزاره‌هایی را بیان نمی‌کند بلکه مقصود او این است که چیزی از مخاطب خود نخواهد پرسید و تنها با آنچه فکر می‌کند درست است موافقت می‌کند. بنابراین پرسش‌های سقراط درحالی که هدایت‌کننده هستند اما ناقض این ادعای او نیستند که پاسخ‌های برده از درون خود برده بیرون آمده‌اند. بنابراین هر دودسته معتقدند که سقراط در گفتگو با برده به او آموزش داده است اما تفاوت آن‌ها این است که دسته اول این آموزش را به معنای محدود کلمه یعنی انتقال اطلاعات به ذهن یادگیرنده دانسته‌اند اما دسته دوم بر این باور هستند که آموزش در بخش برده به معنای وسیع کلمه و اصیل آن یعنی یادآوری و هدایت‌گری صورت گرفته است. اما این نگرش در هر دو طیف آن اقناع‌کننده نیست و به دو دلیل می‌توان آن را رد کرد.

نخست این که سقراط به برده چیزی نیاموخته است ولی برده نیز برخلاف ادعای سقراط چیزی نیاموخته است. این نوعی القاء اندیشه از سوی سقراط است و برده تنها به توضیح

پاسخ‌های از پیش آماده پرداخته است (Diener, 2007, 144). به این معنا سقراط به روش پیچیده‌ای به برده آموزش نمی‌دهد بلکه صرفاً قضایایی را به او ارائه می‌دهد که او باید آن‌ها را بپذیرد. او به تدریج برده را به راه‌حل درست هدایت می‌کند و درنهایت به این اشاره دارد که او اکنون قادر است تا خود حقیقت را تشخیص دهد (Nehamas, 1985, 18). در واقع ما در این بخش از محاوره با مفهوم دقیق و اصیل آموزش و یادگیری مواجه نیستیم. حقیقت این است که سقراط برده را از اندیشیدن مستقل بر حذر کرده و او را به پیروی از هر آنچه به سوی آن رهنمون کرده است تشویق می‌کند. این شیوه تلقینی یادگیری به شکل مستقل را تشویق و ترغیب نمی‌کند. در نتیجه سقراط برده را آموزش نداده و برده نیز به معنای دقیق به‌غیر از بیان اندیشه‌های سقراط چیزی را یاد نگرفته است.

دوم این‌که برخلاف نگرش کسانی مانند فاین، یادگیری از راه یادآوری حاصل مشارکت فعالانه در امر یادگیری نیست. خود سقراط در انتهای محاوره مدعی است که فضیلت نه‌بخشی از طبیعت آدمی است و نه از راه آموختن حاصل می‌شود، زیرا آموزگاری برای آن وجود ندارد و آنجا که آموزگاری نباشد شاگردی هم نخواهد بود و نتیجه می‌گیرد اگر این دو حضور نداشته باشند فضیلت نه دانش است و نه آموختنی. همان‌گونه که مشاهده می‌شود محتوای نظریه یادآوری را نمی‌توان از مقوله آموزش اصیل به شمار آورد. بنابراین برخلاف چنین دیدگاهی که نظریه یادآوری را نقطه کمال یادگیری در فلسفه افلاطون به شمار آورده‌اند، نگره‌های درست آموزشی افلاطون را باید در نیمه نخست محاوره جستجو کرد. برای درک بهتر این موضع لازم است تا محاوره منون را از منظر شیوه گفتگوی سقراط با منون مورد بازنگری قرار داده تا بتوان درک مناسب و بهینه‌ای از دلالت‌های تربیتی و آموزشی آن داشت.

دیالکتیک

به نظر می‌آید با توجه به نقدهای صورت گرفته نظریه یادآوری پاسخ قانع‌کننده‌ای برای پارادوکس منون نیز در اختیار نمی‌گذارد. بنابراین بهتر است که به‌جای اتخاذ رویکرد پر مناقشه هستی‌شناختی افلاطونی مبنی بر وجود حیات پیشین روح در عالم مثل و نظریه یادآوری به‌عنوان تنها نوع شناخت و یادگیری واقعی، از رویکرد روش‌شناختی سقراطی برای حل مناقشه منون و طرح آموزه‌های اصیل در زمینه یادگیری بهره برد. اما چگونه روش دیالکتیک

سقراطی منجر به یادگیری خواهد شد؟ پس از نقد دیدگاه کسانی که معتقدند با تمایز میان دو برداشت از مفهوم آموزش در محاوره می‌توان از تناقض رأی افلاطون در زمینه یادگیری اجتناب کرد و همراه با او پذیرفت که یادآوری عالی‌ترین شکل یادگیری است، نوبت آن رسیده تا با رجوع به متن محاوره، درک درست و دقیقی از مقوله آموزش و یادگیری در اختیار قرار دهیم. برای دست یافتن به این منظور باید برخلاف دیدگاه معمول که گفتگوی سقراط با برده را نمونه‌ای از کاربرد روش دیالکتیک برای دست یافتن به یادگیری اصیل می‌دانند این بخش را به علت نقدهایی که مطرح شد کنار گذاشته و جان کلام افلاطون در زمینه یادگیری و آنچه می‌تواند هم چون روشی کاربردی و بهینه از شیوه آموزش سقراطی را به آموزگاران ارائه کرد را در بخش نخست محاوره و گفتگوی سقراط با منون جستجو کنیم. این بخش را می‌توان به‌عنوان نمونه مناسب روش یادگیری و آموزش از راه دیالکتیک به شمار آورد.

فرایند پرسش و پاسخی که سقراط در آموزش آن را مهم و راهگشا می‌داند شیوه دیالکتیک است که تفاوت آن با پرسش و پاسخ معمول این است که هر پاسخ موجب برانگیختن پرسش جدید می‌شود. در نتیجه یادگیری مطرح در محاوره بیانگر آن است که هرگونه یادگیری از راه انتقال اطلاعات صورت نمی‌گیرد بلکه مبتنی بر شکلی از تحقیق است که در قالب پرسش و پاسخ دیالکتیک انجام می‌شود. به عقیده سقراط، استدلال جدلی به‌جای تعیین حقیقت موجب اجتناب از پرداختن به فعالیت یادگیری می‌شود (Ebrey, 2014, 16). او این نوع استدلال را نشانه ضعف می‌داند که جایگزین دل‌مشغولی اصیل معرفت‌شناختی شده است. اما در روش دیالکتیک، برخلاف شیوه گفتگوی جدلی شخص قادر به مشارکت مفید در یادگیری است و از این رو، دیالکتیک روشی برای یادگیری اصیل است.

محاوره منون بیانگر آن چیزی است که یادگیرنده باید به‌منظور توانایی برای انجام تحقیق خود باید بیاموزد و این‌که چگونه آموزگار می‌تواند در فرایند تحقیق به یادگیرنده کمک کنند (Sato, 2013, 8). سقراط می‌کوشد تا از روش دیالکتیک برای حصول دانش در مخاطب خود بهره ببرد. منون در اعتراض به سقراط که پاسخ‌های او را مبنی بر شناخت ماهیت فضیلت رد کرده، می‌گوید این عمل باعث ایجاد احساس سرگشتگی و حیرانی در او شده است. اما این احساس از نظر سقراط یکی از مهم‌ترین محرک‌هایی لازم برای شروع تحقیق و یادگیری است. در واقع احساس سرگشتگی موجب می‌شود تا یادگیرنده در عادات

ذهنی و عقاید نادرست پیشین خود بازنگری کند. به همین خاطر افلاطون به شکل تلویحی منتقد هرگونه ادعایی درباره آموزش است که مسئله انگیزه یادگیرنده را نادیده می‌گیرد. در این رویکرد آموزگار او واجد دانشی است که یادگیرنده فاقد آن است اما نباید آن را به شکل آموزه صریح و بدون ایجاد احساس نیاز همراه با سرگشتگی در دانش آموزان مخاطب خود به آن‌ها ارائه کند زیرا اگر هیچ‌گونه تمایلی از سوی یادگیرنده برای دریافت مطالب ارائه‌شده وجود نداشته باشد یادگیری امری موقتی و زودگذر خواهد بود. درواقع این احساس سرگشتگی از آموزش مستقیم یک مطلب در شخص یادگیرنده به وجود نخواهد آمد بلکه روش دیالکتیک شخص را مهیای تحمل رنج و زحمت جستجو برای یافتن چیزی می‌کند که گمان می‌کرده آن را می‌دانسته است. آموزگار در این شیوه به جای نقش مرجع و مسئول مطلق امر آموزش به دانش‌آموز خود کمک می‌کند تا همراه با او در فرایند یادگیری همراه شده و با طرح پرسش‌های ژرف او را به چالش بکشد. بنابراین در روش دیالکتیک، آموزگار با ایجاد احساس سرگشتگی و آشفتگی^۱ یادگیرنده که ناشی از پی بردن به نادانی‌اش هست موجب بروز میل به تحقیق برای یادگیرنده و سنجش و ارزیابی آن از سوی آموزگار خواهد شد. به این معنا آموزگار دانش‌آموز را با پرسش‌های خود مورد ارزیابی قرار می‌دهد تا زمانی که مطمئن شود او به نتایج درستی دست پیدا کرده است. بنابراین ما با سه مرحله کنار نهادن آرای نادرست، ایجاد سرگشتگی و درنهایت طرح آرای درست سروکار داریم (Thomas, 1980, 145).

در مدل سقراطی آموزش عقلانیت از راه دیالکتیک هدایت می‌شود و یادگیرنده دارای نوعی گرایش درونی به فرایند دیالکتیک است. درواقع، گفتگوی دیالکتیک تنها منجر به یادآوری صرف گفته‌های آموزگار نمی‌شود بلکه شخص را به سوی این هدف سوق می‌دهد که بداند چگونه از آموزه‌هایش برای دست یافتن به دانش استفاده کند. روش دیالکتیک محرک و هدایت‌کننده یادگیرنده در فرایند آموزش است. درواقع، آموختن به روش دیالکتیک منجر به تثبیت موضوع یادگیری و شناخت ماهیت واقعی آن نزد یادگیرنده خواهد شد. شیوه آموزش مبتنی بر دیالکتیک، یادگیرنده را از مخاطب منفعل در بحث به مؤلفه‌ای فعال در فرایند آموزش بدل کرده و آموزگار در فرایند دیالکتیک تنها در نقش یک تسهیلگر

1- to parapan

و یا به معنای سقراطی زایشگر دانش درون یادگیرنده ظاهر می‌شود. لذا شخص در حال یادگیری را قادر به مشارکت مفید در تحقیق می‌کند. زیرا در واقع روش دیالکتیک آموزشی تنها منجر به یادآوری صرف گفته‌های آموزگار نمی‌شود بلکه دانش‌آموز را به سوی این هدف سوق می‌دهد که بداند چگونه از آموزه‌هایش برای دست یافتن به دانش استفاده کند. بنابراین یادگیری واقعی زمانی صورت می‌گیرد که دانش‌آموز مشارکتی فعال داشته باشد. در این شیوه از آموزش، مخاطبان بحث در جستجوی چیزی ارزشمند برای تحقیق و یادگیری هستند زیرا هدف دیالکتیک نه پیروزی، بلکه درک کردن است. دیالکتیک روشی برای یادگیری اصیل است.

۱. آموزه اول آموزش مشارکتی و انتقادی است. برای سقراط آموزش صرفاً انتقال دانش از آموزگار به شاگرد در قالب یک برنامه درسی انتقالی و نتایج قابل‌اندازه‌گیری نیست. بلکه تعلیم و تربیت یک فعالیت مخاطره‌آمیز ذهنی است که با تأمل، تحلیل و پژوهش سروکار دارد. افلاطون عقیده دارد که در فرایند آموزش، آموزگار موضوع و قواعد آموزش و هم‌چنین الزامات موضوع بحث را معین می‌کند اما وظیفه اصلی یادگیری بر عهده خود یادگیرنده است (Stern, 1981, 24). در آموزش به شیوه سقراط تحقیق درباره واقعیت‌های از پیش اثبات‌شده امری بیهوده است بلکه مهم شرکت در روند یادگیری و بررسی برای طرح و حل مسائل جدید است. سقراط معتقد است که ذهن یادگیرنده قابلیت کشف حقایق جدیدی را دارد که پیش‌تر به او گفته نشده است و به معنای واقعی آن‌ها را از پیش نمی‌دانسته است. بنابراین آموزش، ارائه دروس از پیش آماده به ذهن یادگیرنده نیست بلکه پرورش روحیه تحقیق و پژوهش از راه پرسش‌هایی است که به منظور زایش ایده‌های جدید طراحی شده‌اند.

۲. آموزه دوم کاربرد روش دیالکتیک برای دست یافتن به آموزش انتقادی است. در واقع برای پاسخ مناسب در خصوص شیوه یادگیری و آموختن آنچه به ظاهر آموختنی نیست و شناختی از ماهیت آن نداریم نیازی به طرح نظریه متافیزیکی یادآوری نیست. گفتگوی سقراط با برده تنها به منظور مقدمه‌ای برای دست یافتن به نتیجه نظریه یادآوری طرح‌ریزی شده است و نمی‌توان آن را نمونه درستی از گفتگوی دیالکتیک به شمار آورد. نظریه یادآوری برای حل پارادوکس معرفت‌شناختی منون از راه‌حلی هستی‌شناختی بهره

می‌برد. درحالی‌که بهترین شیوه برای یادگیری استفاده از روش پرسش و پاسخ دیالکتیکی است که در آن یادگیری به‌صورت آموزش مستقیم از سوی آموزگار نیست. آموزش دیالکتیک یا آموزش به شیوه زایشگری^۱ سقراطی به شخص کمک می‌کند تا چیزی را به یاد بیاورد. در این روش به‌عنوان مهم‌ترین شیوه آموزش سقراطی در محاوره منون، آموزگار بیش از آن‌که نقش منتقل‌کننده اطلاعات و مرجع شناختی برای یادگیرنده باشد نقش تسهیلگر در زایش دانش پنهان درون او از راه یادآوری با کمک پرسش و پاسخ دیالکتیک را بر عهده دارد. اما منظور از یادآوری دانش فراموش‌شده روح در جهان پیشین نیست بلکه ترغیب به یادگیری با تغییر نقش انفعالی او به مشارکت فعالانه در فرایند تحقیق است. این میل به تحقیق و یادگیری برای دست یافتن به معرفت نخست با زدودن پندار نادرست درباره یک موضوع صورت می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

افلاطون در ابتدای محاوره منون در بحث از شناخت ماهیت فضیلت از نسبت آن با آموزش سخن گفته است. او در ادامه با طرح چالش منون نشان داده است که یادگیری و تحقیق درباره ماهیت یک چیز امری دشوار است. برای رفع این معضل از گفتگوی سقراط با برده به‌منظور دست یافتن به نتیجه حاصل از آن یعنی معرفی نظریه یادآوری به‌عنوان اصیل‌ترین شیوه یادگیری سخن گفته است. همان‌گونه که نشان داده شد نظریه یادآوری با نقدهای جدی مواجه است. اول این‌که این نظریه قادر به پوشش هرگونه یادگیری نیست. دوم این‌که این نظریه با تئوری اولیه افلاطون در بخش آموختنی بودن فضیلت در تناقض است که افلاطون مدعی بود هرگونه یادگیری مستلزم وجود آموزش و به‌تبع آموزگار است. مطابق ادعای این پژوهش روش دیالکتیک آن‌گونه که در محاوره به‌عنوان مقدمه‌ای برای طرح مسئله یادآوری به‌کاربرده شده است را باید به نفع شیوه آموزش سقراطی ابتدای محاوره و در گفتگو با منون کنار گذاشت. درواقع دیدگاه اصلی افلاطون در زمینه یادگیری را باید در بخش نخست محاوره و گفتگوی سقراط با منون جستجو کرد که می‌توان به‌عنوان نمونه مناسب روش یادگیری و آموزش از راه دیالکتیک به شمار آورد. سقراط می‌کوشد تا از روش دیالکتیک برای

حصول دانش در مخاطب خود بهره‌بردار. در این رویکرد آموزگار او واجد دانشی است که یادگیرنده فاقد آن است اما نباید آن را به شکل آموزه صریح و بدون ایجاد احساس نیاز همراه با سرگشتگی در دانش آموزان مخاطب خود به آن‌ها ارائه کند. در مدل سقراطی آموزش عقلانیت از راه دیالکتیک هدایت می‌شود و یادگیرنده دارای نوعی گرایش درونی به فرایند دیالکتیک است. روش دیالکتیک محرک و هدایت‌کننده یادگیرنده در فرایند آموزش است. این بخش را می‌توان به‌عنوان یکی از بهترین نمونه‌های شیوه آموزش انتقادی و مشارکتی منجر به یادگیری اصیل در نظر گرفت که می‌توان از آن به‌عنوان الگویی بهینه در شیوه آموزش و یادگیری بهره‌برد. زیرا در این شیوه از آموزش انتقادی سخن از انتقال و تحمیل و تبلیغ عقاید یاد دهنده به یادگیرنده نیست و لذا کارکرد مهم شیوه دیالکتیک تسهیل در زدودن موانع یادگیری برای رسیدن به درک ماهیت مطالب آموخته‌شده خواهد بود.

تعارض منافع: نویسنده تصریح می‌نماید که هیچگونه تعارض منافی در مورد این مقاله وجود ندارد.
منابع مالی: نویسنده برای انجام این پژوهش هیچ پشتیبانی مالی دریافت نکرده است.

References

- Charles, D. (2010). The Paradox in the Meno and Aristotle's Attempt to Resolve It. *Definition in Greek Philosophy*, Oxford University Press.
- Coombs, G. & Denils, L. (2009). *Philosophical Research: Conceptual Analysis*, Translated by Khosrow Bagheri, *Methodology of Curriculum Studies*, Translated by Mehr Mohammadi et al, Tehran: Publications. [Persian]
- Diener, D. (2007). An Inquiry in to Teaching in the Meno, Ohio Valley Philosophy of Education Society, *Philosophical Studies in Education*, 38, 141-150.

- Eckstein, J. (1968). *The Platonic Method: An Interpretation of the Dramatic Philosophic Aspects of the Meno*, New York: Greenwood Publishing Corporation.
- Ebrey, D. (2014). Meno's Paradox in Context, *British Journal of the History of Philosophy*, 22(1), 4-24.
- Fine, G. (2014). *The Possibility of Inquiry, Meno's Paradox from Socrates of Sextus*, Oxford University Press.
- Franklin, L. (2001). The Structure of Dialectic in the Meno, *Phronesis*, 46(4), 413-439.
- Kyriacou, C. (2012). Meno's Inquiry Paradox and the Problem of the Criterion, *Skepsis*, 22(4), 92-101.
- McCabe, M. (2009). Escaping One's Own Notice Knowing: Meno's Paradox Again, *Proceedings of the Aristotelian Society*, New Series, 109: 233-256.
- Moravcsik, J. (1971). Learning as Recollection, *Modern Studies in Philosophy, Plato a Collection of Critical Essays, Metaphysics and Epistemology*, edited by Gregory Vlastos, Palgrave Macmillan.
- Nehamas, A. (1985). Meno's Paradox and Socrates as a Teacher, in *Oxford Studies in Ancient Philosophy*, Edited by Julia Annas, 3, 1-30.
- Paavola, S., & Hakkarainen. (2005). Three Abductive Solutions to the Meno's Paradox –with Instinct, Inference, and Distributed Cognition. *Studies in Philosophy and Education*, 24, 235-253.
- Plato. (2005). *Meno* in Oxford World Classics, *Meno and Other Dialogues: Charmides, Laches, Lysis, Meno*. (R. Waterfield, Trans) Oxford University Press.
- Sajadi, S., & Banahan, M. (2014). Evolution of reason through ancient Greece and middle ages and its educational implications, *Journal of Educational Sciences*, 20(2), 25-44. [Persian]
- Sajjadiyeh, N., & Surani, S. (2018). Comparative View on habit in Plato and Aristotle's thought: A challenge on concept and application, *Journal of Educational Sciences*, 24(2), 25-48. [Persian]
- Sato, K. (2013). Reconsideration of the Paradox of Inquiry, *Science and Education*, 23(5), 987-995.
- Scolnicov, S. (1988). *Plato's Metaphysics of Education*, Routledge.
- Scott, D. (2006). *Plato's Meno*, Cambridge.
- Stern, H. (1981). Philosophy of Education in Plato's Meno, *Educational Studies: A Journal of the American Educational Studies Association*, 12(1). 23-34.
- Stone, A. (2010). On the Teaching of Virtue in Plato's Meno and the Nature of Philosophical Authority, *New Yearbook for Phenomenology and Phenomenological Philosophy*, 10(1). 251-282.

- Stout, D. (2013). *Reading Plato's Meno as the Beginning of Learning: The Drama of the Double Square*, Conference Paper, Bishop's University.
- Thomas, J. (1980). *Musings on the "Meno"*, Boston: Martinus Nijhoff. 152-154.
- Weimer, W. (1973). Psycholinguistics and Plato's Paradoxes of the Meno, *American Psychologist*, 28(1), 15-33.
- Weiner, A. (2015). Knowledge and True Opinion, in Plato's Meno, Pseudo-Dionysius, XVII, 76-110.
- Weiss, R. (2001). "Virtue in the Cave: Moral Inquiry, in Plato's Meno", Oxford University Press.

